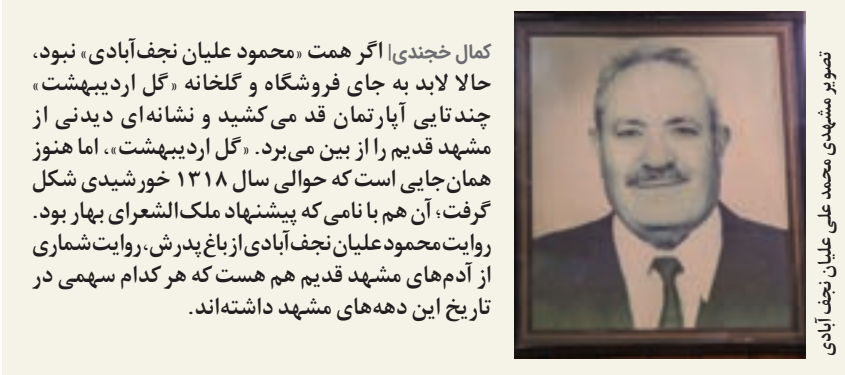


روایت تاریخ یک گل فروشی که نامش را ملک‌الشعرای بهار انتخاب کرده است

عطر خاطره‌های مشهد قدیم در باغ مش ممدلی



تصویر مشهدی محمد علی علیان نجف آبادی

کمال خچندی| اگر همت «محمود علیان نجف‌آبادی» نبود، حالا لایله به جای فروشگاه و گلخانه «گل اردیبهشت»، چندتایی آپارتمان قد می‌کشید و نشانه‌ای دیدنی از مشهد قدیم را از بین می‌برد. «گل اردیبهشت»، اما هنوز همان جایی است که حوالی سال ۱۳۱۸ خورشیدی شکل گرفت؛ آن هم با نامی که پیشنه‌اد ملک‌الشعرای بهار بود. روایت محمود علیان نجف‌آبادی از باغ پدرش، روایت‌شماری از آدم‌های مشهد قدیم هم هست که هر کدام سهمی در تاریخ این دهه‌های مشهد داشته‌اند.

● قبل از شروع گفت‌وگو، شنیدم که پیرزنی از اینجا به عنوان باغ «مش‌ممدلی» یاد کرده است. اگر موافق باشید گفت‌وگو را از همین باغ مش‌ممدلی شروع کنیم. باغ مش‌ممدلی کجاست؟ باغ مش‌ممدلی همین جایی است که الان فروشگاه «گل اردیبهشت» قرار دارد. قدیمی‌ها اینجا را هنوز به نام باغ مش‌ممدلی می‌شناسند. مش‌ممدلی (مشهدی محمدعلی) نام مرحوم پدر من است؛ «محمدعلی علیان نجف‌آبادی» ما اصالتاً نجف‌آبادی هستیم. مرحوم پدرم در سال‌های نوجوانی همراه برادرش نصرا... از نجف‌آباد می‌آیند به مشهد. ناپدری داشته‌اند و ظاهراً خیلی با هم خوب نبوده‌اند. حوالی سال ۱۳۰۲ می‌آیند. پدرم متولد ۱۲۸۹ بود و آن موقع که آمده بود مشهد ۱۳ سال به نداشته است. می‌گفت دو هفته طول کشیده تا از نجف‌آباد اصفهان بیایند به اینجا؛ آن هم با کامیون باری. می‌آیند مشهد و شروع می‌کنند به کار کردن. پدرم احتمالاً به‌خاطر آشنایی با گل و گیاه کار باغبانی را شروع می‌کند و عمویم «نصرا... علیان نجف‌آبادی» در آستان قدس رضوی مشغول به کار می‌شود. عمویم تا آخر عمر، در تشکیلات آستان قدس رضوی بود.

پدرم در همان سال‌های جوانی، می‌شود باغبان خانه دکتر فاضل. دکتر «حسن فاضل» از پزشکان قدیم مشهد است؛ متخصص مشهور چشم. پروفیسور «فریدون شاملو» که خودش هم از پزشکان صاحب‌نام مشهدی است و کسی است که همین بیمارستان قائم^(۴) را ساخته، نوه دختری دکتر فاضل است. مرحوم علی آقای شاملو، پدر پروفیسور فریدون شاملو، که ایشان هم پزشک و هم داماد دکتر فاضل بوده است. یکی از برادران دکتر فاضل (حاجی‌فاضل) هم تقابل از انقلاب اسلامی، رئیس تشریفات آستان قدس رضوی بوده است و رئیس کشیک حرم مطهر... این خانواده حوالی سه‌راه ادبیات زندگی می‌کرده‌اند. خانه دکتر فاضل هم همان‌جا بوده و پدرم سال‌ها باغبان آن خانه بوده است. من البته سال‌ها بعد به دنیاآمدم و طبیعتاً هرچه از آن خانه‌واز عشق و علاقه دکتر فاضل می‌دانم از پدرم شنیده‌ام. معروف است که دکتر فاضل گل‌ها و گیاهان را خیلی دوست داشته و حیاط خانه‌اش گلخانه‌ای بوده است.

پدرم بعد از سال‌ها باغبانی تصمیم می‌گیرد برای خودش کسب و کاری راه بیندازد؛ برای همین هم، حوالی سال ۱۳۱۸ می‌آید و همین زمین را می‌خرد که خب زمین بزرگی هم بوده است. پدرم زمین را می‌خرد و کارش را با کاشت سیفی‌جات و سبزی‌کاری شروع می‌کند. سیفی‌جات آن سال‌ها در مشهد کم بوده است. باغ مش‌ممدلی از آنجا به‌خاطر سبزی‌های تازه‌اش و محصولات سیفی‌جانش، بین مشهدی‌های قدیم مشهور می‌شود. هنوز هم قدیمی‌ها دور «میدان تختی» را به عنوان باغ مش‌ممدلی می‌شناسند.

● باین حساب آن‌وقت‌ها اینجا آن‌قدرها آباد نبوده!

طبیعتاً این رونق حالا را نداشته است، اما خیلی هم بی‌رونق نبود؛ وقتی که پدرم اینجا را خرید، اطرافش زمین‌های کشاورزی بود؛ اما دست کم از وقتی که من یادم می‌آید، اینجا کم‌وبیش رونق داشت. این پمپ‌بنزین اول خیابان بود، ساختمان شرکت گاز و شرکت نفت بود. خانه رئیس شرکت نفت هم همین‌جا بود؛ همین جایی که حالا مهمان‌سرای شرکت نفت است. این پمپ‌بنزین هم مال خود شرکت نفت بود. پمپ‌بنزین را زده بودند برای ماشین‌های خودشان. شهر تقریباً تا خیابان «ترتیب» بود، اما بعد از آن، همه باغ‌های انگور بود و خانه‌های

انگوری. بعد از آن، قافله آبکوه، همه‌اش باغ و بیابان بود. خیابان کلاه‌دوز بعدها درست شد. از آن باغ‌ها و از آن خانه‌ها تقریباً تا بیست سال پیش هم، هنوز آثاری بود. اگر دقت کرده باشید أسفالت اینجا‌ها را در سال‌های گذشته چندین و چند بار مرمت کردند، از بس که اینجا کاریز بوده و نشست کرده است.

پشت همین شرکت گاز، محلی بود که سیرک برگزار می‌شد. آن سال‌ها سیرکی از شوروی آمده بود و برای سال‌ها همین‌جا بود و برنامه اجرا می‌کرد. چادر بزرگی داشتند، صندلی گذاشته بودند و جایی هم برای اجرای برنامه درست کرده بودند. مردم از همه‌جای شهر می‌آمدند و بلیت می‌خریدند تا سیرک تماشا کنند. شیر داشتند، قبل داشتند و همه آدم‌هایش هم روس بودند...

● باغ مش‌ممدلی‌ی‌چطور بعدها به گلخانه و گل‌فروشی تبدیل می‌شود؟

خب پدرم سال‌ها باغبانی کرده بوده و طبیعتاً علاقه ویژه‌ای به گل و گیاه داشته است. بعدها هم به دلیل همین تجربه باغبانی و علاقه‌اش به گل و گیاه، کاشت گل و گیاه را آغاز می‌کند. چند گلخانه در همان باغ مش‌ممدلی سرپا می‌کند؛ در همین جایی که الان هستیم و شروع می‌کند به فروختن گل و گلدان.

● گل‌فروشی از همان اول همین‌جا بود؟

بله. همین‌جا بود. البته کل ملک که همان باغ‌مش‌ممدلی

باشد، بزرگ‌تر از این بود. از اینجا می‌رفت تا دو تا کوچه آن‌طرف‌تر، تا «عطار»، از پشت هم تا «باباطاهر» همه این اراضی همان اراضی باغ بود که خب البته بیشتر سیفی‌کاری بود؛ اما گل‌فروشی از همان اول، درست همین‌جا بود. در مجموع، فضای گل‌فروشی تغییر می‌کرده، اما گلخانه‌ها تغییر کرده است. بخش‌های نوپنارتری، سال ۶۰ اضافه‌شده و بناهای قدیمی‌تر را کم‌ل کرده است. همه این راه‌روها که آن موقع بین زمین‌های سیفی‌کاری بوده، اج‌رفرش بود. بعدها که گلخانه‌ها راه افتاد، چون اج‌رفرش خاک داشت و گل می‌شد، ما روی آن را سیمان کردیم. الان زیر همین سیمان‌های راهرو، همان اج‌رفرش‌های قدیمی است.

● اینکه باغ مش‌ممدلی را از سال ۱۳۱۸ تا حالا نداشته‌اید سخت نبوده است؟ برای مردم عجیب نیست که چنین مجموعه‌ای در دل شهر هنوز پابرجاست؟

یکی از آن‌هایی که بودن چنین فضایی در وسط شهر برایش خیلی عجیب است، اداره‌دارایی است (می‌خندد) می‌گوید اینجا حتماً برای شما صرف دارد که نگهش داشته‌اید. نمی‌داند که این کار و این مسئولیت، سنت خانواده ماست. ما یک سنت خانوادگی را نگه داشته‌ایم و بخشی از خاطرات شهر را. بعد از ما کسی این کار را نخواهد کرد. من متولد ۱۳۳۴ هستم. نزدیک هفتاد سال سن دارم. این کار را و اینجا را که نداشته باشم، می‌خواهم چه کار کنم؟ اینجا که هستم هویت دارم، ریشه دارم.

اینجا که نباشد، من هم دیگر نیستم...

خیلی از قدیمی‌ها که خارج از کشور هستند و هر چند سال یک‌بار می‌آیند، به‌ویژه می‌آیند اینجا تا تجدید خاطره کنند. هر کدامشان پیرمرد و پیرزنی شده‌اند، می‌آیند اینجا و می‌گویند یادش به‌خیر مثلاً ۵۰ سال پیش اینجا می‌آمدیم و چنین بود و چنان بود.

خیلی‌ها هم اینجا که می‌آیند تعجب می‌کنند که چطور هنوز همان فضای قدیمی و همان کاربری، پابرجاست. از

ما می‌پرسند چطور یک ملک را در منطقه گران‌شهر به این صورت نگه داشته‌اید. می‌گویند چرا اینجا را نمی‌کوبید و

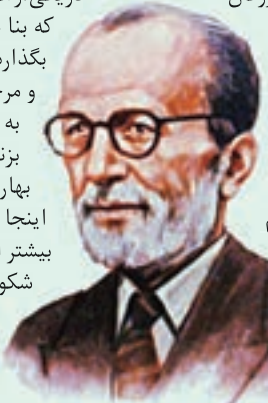


ملک‌الشعرای بهار گفت، اسمش را «اردیبهشت» بگذارید

شما با نام گل اردیبهشت چه خاطره‌ای دارید؟ گل‌فروشی قدیمی شهر که نامش را «ملک‌الشعرای بهار» شاعر معروف انتخاب کرده است؟ محمود علیان درباره ملک‌الشعرای بهار و انتخاب نام اردیبهشت روایت جذابی دارد که از دوستی پدر مرحوش «محمدعلی علیان نجف‌آبادی» شروع می‌شود. او می‌گوید:

پدرم می‌گفت آن موقع‌ها در سال‌های بعد از ۱۳۱۸، قبل از جنگ جهانی دوم، این زمین‌های سیفی‌کاری و گلخانه‌ها تبدیل شده بود به محلی برای گشت و گذار برخی از بزرگان شهر. شهر که جایی برای تفریح نداشته، نهایتاً یک باغ ملی بوده و بس. من حدس می‌زمن همان سابقه آشنایی پدرم با دکتر فاضل که آدم سرشناس شهر بوده، باعث شده بود تا باغ مش‌ممدلی هم محل رفت‌وآمد بزرگان شهر باشد.

یکی از آن‌ها مرحوم «ملک‌الشعرای بهار» بود؛ یکی‌شان هم «مرحوم سالاری»، پدر همین آقایان دکتر آقای سالاری آن موقع‌ها در «خیابان جهانپانی، خانه داشته، مطبش هم همان‌جا بوده، هنوز هم آن کوچه به نام «سالاری» است. او از آنجا گاهی عصرها می‌آمده اینجا و قدم می‌زده و با مرحوم پدرم حشر و نشر داشته است.



باغ مش‌ممدلی هم بالاخره همین سال‌ها جایش را می‌دهد به چند تا آپارتمان و اینجا هم می‌شود مثل همه شهر و دیگر خاطره‌ای را به یاد کسی نمی‌آورد.



می‌نمایم... به‌طوری‌که استحضار دارید تا تشویق نباشد، هیچ علمی پیشرفت نخواهد نمود. از این رو برای تشویق تولیدکنندگان محصولات کشاورزی و فراورده‌های دامی در دنیای مترقی امروز، همه‌ساله نمایشگاه‌هایی دایر و به‌ساعی‌ترین تولیدکنندگان محصولات زیر نظر عده‌ای قضات متخصص، جوایز و مدال‌هایی اعطا می‌شود. «این نمایشگاه دارای بخش‌های مختلفی نظیر کشاورزی، دام‌پزشکی، دام‌پروری، آزمایشگاه رازی، ترویج کشاورزی، بهداشت و فرهنگ روستایی و خانه‌داری بوده‌و از ۳۱ مرداد تا روز ۴ شهریور برگزار شده است. همچنین برابر اسناد، ورود به این نمایشگاه در روز اول، دوم و سوم شهریور ن آزاد بوده و حدود ۵۰ هزار نفر از نمایشگاه بازدید کرده‌اند که اگر این رقم به‌واقعیت نزدیک باشد باید گفت برای جمعیت آن موقع مشهد

می‌نمایم... به‌طوری‌که استحضار دارید تا تشویق نباشد، هیچ علمی پیشرفت نخواهد نمود. از این رو برای تشویق تولیدکنندگان محصولات کشاورزی و فراورده‌های دامی در دنیای مترقی امروز، همه‌ساله نمایشگاه‌هایی دایر و به‌ساعی‌ترین تولیدکنندگان محصولات زیر نظر عده‌ای قضات متخصص، جوایز و مدال‌هایی اعطا می‌شود. «این نمایشگاه دارای بخش‌های مختلفی نظیر کشاورزی، دام‌پزشکی، دام‌پروری، آزمایشگاه رازی، ترویج کشاورزی، بهداشت و فرهنگ روستایی و خانه‌داری بوده و از ۳۱ مرداد تا روز ۴ شهریور برگزار شده است. همچنین برابر اسناد، ورود به این نمایشگاه در روز اول، دوم و سوم شهریور ن آزاد بوده و حدود ۵۰ هزار نفر از نمایشگاه بازدید کرده‌اند که اگر این رقم به‌واقعیت نزدیک باشد باید گفت برای جمعیت آن موقع مشهد

سیده نعیمه زینبی| میدان تختی مشهد با همان فلکه سعدآباد قدیم از گذشته، جای پای خودش را در خاطرات مشهدی‌ها سفت کرده است. وجود مجموعه ورزشی تختی که در سال ۱۳۳۰ خورشیدی افتتاح شده و در ابتدا نام «زینده» و سپس «سعدآباد» را به خود گرفته است، نیز در این خاطره‌سازی نقش خودش را دارد که محور بسیاری از برنامه‌ها بوده است. یکی از این برنامه‌ها برگزاری نخستین نمایشگاه کشاورزی خراسان بوده که اواخر مرداد ماه ۱۳۳۳ خورشیدی در همین ورزشگاه افتتاح شده است. ماجرا از این قرار است که ساعت ۱۶:۳۰ عصر مسئولان پس از تماشای مسابقه دو و میدانی فوتبال، روبان آغاز این برنامه را قیچی می‌زنند. سپس استاندار در این نمایشگاه سخنرانی و اظهار می‌کند: «اولین نمایشگاه کشاورزی سال ۱۳۳۳ خراسان را افتتاح

برگزیده نخستین نمایشگاه مشهد!

درنگ

مشهدیات

گفتارهایی در باب تاریخ و فرهنگ شهر بهشت (قسمت پنجاه و یکم)

پرونده یک قتل تاریخ‌ساز در «خواجه‌ربیع»!

مرضیه ترابی | پس از اشغال اصفهان توسط محمود افغان و تسلط هوتکیان (طایفه‌ای از افغان‌ها) بر پایتخت، هرج‌ومرج سراسر ایران را فراگرفت. در گوشه‌وکنار کشور، افراد صاحب نفوذ ادعای حکومت کردند. چند سال طول کشید تا شاه‌تیماسب دوم صفوی، با کمک نادر قلی افشار و دیگر سردارانش، مناطق آشوب‌زده را آرام و ثباتی نسبی در کشور برقرار کند. اما این ثبات، آرامش قبل از توفان بود. جنگ قدرت در نهایت شدت، میان اطرافیان تیماسب دوم ادامه داشت. همه جنگ‌سالاران ظاهراً با هدف حمایت از دودمان صفوی وارد معرکه شده بودند. می‌دانستند که کار این طایفه تمام است. واقعیت آن بود که دیگر در میان خاندان صفوی، نمی‌شد امثال شاه اسماعیل، شاه‌تیماسب یکم یا شاه‌عباس یکم را یافت، سلاطین عموماً دست‌پرورده حرم‌سراها بودند؛ نه سیاست می‌دانستند و نه برای آنچه که در اختیار داشتند، زحمتی کشیده بودند. یکی از طوایفی که صحنه را برای توسعه قدرت و کسب حکومت مهیا دید و به بهانه حمایت از شاه‌تیماسب دوم، وارد معرکه شد، طایفه قاجار بود. قاجارها در زمره قزلباش‌ها قرار داشتند، آن‌ها در کنار دیگر طوایف قزلباش وفادار به صفویه، مانند افشارها، شاملوها، تگلوها، ذوالقدرها، روملوها و استاجلوا، برای تثبیت قدرت صفویان، جان فشانی‌ها کرده و هسته اولیه سپاه شاه اسماعیل یکم را تشکیل می‌دادند. باین‌حال، بعد از سقوط اصفهان و سر برآوردن شاه‌تیماسب دوم برای سرکوب افاغنه هوتکی، قاجارها احساس کردند که عرصه برای جولان و کسب قدرت فراهم است. فتحعلی‌خان قاجار که به همراه شش هزار نفر از افراد این طایفه در زمره اصلی‌ترین بخش سپاه شاه‌تیماسب دوم قرار داشت، تصمیم گرفت که به‌تدریج، زیر پای شاه صفوی را بربود و زمام امور ایران را در دست بگیرد، اما در میانه راه، با چهره‌ای برخورد کرد که در برابرش تاب مقاومت نداشت؛ نادر قلی افشار یا «نذرقلی اوشار»، همان سّد محکمی بود که زمان حکومت قاجارها بر ایران را ۶۰ سال به تأخیر انداخت. نادر با آگاهی کامل از نقشه فتحعلی‌خان و البته باهدف قبضه کردن قدرت، طرح قتلّی سیاسی را ریخت که سرنوشت ایران را عوض کرد. این اتفاق شاید کمتر در کتاب‌های تاریخ عمومی موردتوجه قرار گرفته باشد؛ اتفاقی که به دلیل رخ‌دادن آن در مشهد، بخشی از تاریخ شهر ما محسوب می‌شود و بنا داریم در این قسمت، درباره‌اش صحبت کنیم.

● حرکت نادر به‌سوی مشهد و آغاز درگیری

تیماسب دوم در ۱۴ صفر سال ۱۱۳۵ قمری(سوم آذر ۱۱۰۱ خورشیدی) خود را فرمانروای ایران خواند و در قزوین تاج‌گذاری کرد، اما کشور همچنان در آشوب بود. طولی نکشید که فتحعلی‌خان قاجار توانست نظر مثبت شاه‌صفوی را جلب کند و به‌عنوان نایب‌السلطنه و امیرالامرای ایران، قدرت بسیاری به‌دست آورد. در سال ۱۱۳۸ قمری، فتحعلی‌خان به همراه شاه‌تیماسب دوم، به‌سوی مشهد حرکت کرد تا این شهر پیش‌از بهمیم را به قلمرو صفویه بازگرداند. فتحعلی‌خان قاجار به نجفقلی‌خان شادلو و گروهی از کردهای جنگاور همراه وی دستور داد که قبل از رسیدن شاه صفوی به مشهد، شهر را محاصره و مقدمات ورود به آن را فراهم کنند، اما نجفقلی‌خان به دلایلی، سر از اطاعت خان قاجار پیچید. برخی معتقدند که این نافرمانی، ریشه در روابط وی با نادر داشت. فتحعلی‌خان که از قدرت‌گرفتن نادر بیمناک بود، شاه جوان صفوی را علیه نجفقلی‌خان شادلو و طایفه‌کردها برانگیخت و او فرمان قتل آن‌ها را صادر کرد. به‌این‌ترتیب، اردوی شاهی بر روی کردها و اطرافیان نجفقلی‌خان شمشیر کشید و بسیاری را از دم تیغ گذراند. اما بخشی از این نیروهای مضروب، توانستند خود را به نادر برسانند و او که عازم مشهد بود، با جلب نظر شاه صفوی، موجبات عفو و بخشش آن‌ها را فراهم کند. به‌این‌ترتیب، کردها کاملاً در جرگه نیروهای وفادار به نادر وارد شدند. نادر بعد از رسیدن به قوچان، از سوی شاه‌تیماسب دوم ملقب به «تیماسب‌قلی» و مأمور فتح مشهد و عقب راندن ملک محمود سیستانی شد که با استفاده از دوران هرج‌ومرج، حکومت این شهر و نواحی گسترده‌ای از خراسان را به چنگ آورده بود. نادر در ۲۷ محرم سال ۱۱۳۹ (۴ مهر ۱۱۰۵ خورشیدی) از سمت کوهسنگی وارد محدوده مشهد شد و پس از عبور از کنار ارگ، برای اردو زدن به سمت خواجه‌ربیع رفت. نبرد میان او و نیروهای ملک‌محمود که در فصل بهار، دوباره آن‌ها را از استرآباد (گرگان امروزی) برای کمک نزد نادر می‌فرستد، طولی نکشید که سردار افشار، باهوش فوق‌العاده نظامی خود، به نیرنگ فتحعلی‌خان پی برد و دریافت‌که او، هدفی جز ضایع کردن نادر و حذف همه‌جانبه‌ای او از قدرت ندارد. به‌این‌ترتیب، نقشه‌ای دقیق برای به دام انداختن فتحعلی‌خان کشید. نادر، شاه صفوی را که به خواجه‌ربیع آمده بود، نسبت به خیانت فتحعلی‌خان آگاه کرد و یگانه چاره را، قتل وی دانست. ظاهراً نادر معتقد بود که بازگشت فتحعلی‌خان به استرآباد، مقدمه یک شورش بزرگ علیه دولت صفوی است؛ اعتقادی که چندان بیراه هم نبود. تیماسب دوم به بازداشت خان قاجار رضایت داد، اما از صدور فرمان اعدام، می‌ترسید. نادر که به‌سرعت عمل در این‌گونه موارد شهرت داشت، روز ۱۴ صفر ۱۱۳۹ (۱۹ مهر ۱۱۰۵ خورشیدی) به نیروهای وفادارش دستور داد که به خیمه فتحعلی‌خان بریزند و او را به همراه تنی چند از رؤسای ایل قاجار بازداشت و زندانی کنند. نادر سپس تیماسب دوم را برای صدور فرمان قتل، تحت فشار قرار داد. تیماسب دوم، سرانجام حاضر شد چنین حکمی را صادر کند. روز پنجشنبه، ۱۷ ربیع‌الاول ۱۱۳۹ (۲۱ آبان ۱۱۰۵ خورشیدی) فتحعلی‌خان قاجار را به خیمه شاه صفوی در خواجه‌ربیع آوردند. تیماسب دوم، ابتدا با خان قاجار از در شوخی وارد شد؛ اما بعد از مدتی خشم در چهره‌اش ظاهر شد و به نادر دستور داد که فتحعلی‌خان را به بند بکشد و گردن او را بزنند. سردار افشار بی‌درنگ چنین کرد و فتحعلی‌خان را به دست مهدی‌خان دولّو قاجار که با فتحعلی‌خان دشمنی و عداوت دیرینه‌ای داشت سپرد و او نیز، بلافاصله گردن خان قاجار را زد. به‌این‌ترتیب، نادر حرفی مهم و سرسخت را در خواجه‌ربیع مشهد از پیش روی خود برداشت. پیکر فتحعلی‌خان را در مقبره خواجه‌ربیع، از ساخته‌های عهدشاه‌عباس یکم صفوی، به خاک سپردند. در دوره‌های بعد، شاهان قاجار به دلیل دفن پیکر بزرگ‌خاندان‌شان، به این مقبره توجه ویژه نشان می‌دادند. قتل فتحعلی‌خان، مقدمه پیروزی نادر بر ملک‌محمود سیستانی بود که اگر فرصتی دست داد، داستان آن را با هم مرور می‌کنیم.

شهریار

شماره ۲۷ بهمن ۱۳۹۱
شماره ۲۵۷۵۲۲۲۲

۱۵



تاریخ و هویت